

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به این که مرحوم نائینی قدس الله نفسه در بحث معنای حرفی سه مبنا را متعرض شدند. فرمودند سه مبنا هست. یکی این که معنا ندارد. به قول ایشان شبیه حرکات اعراب است. البته این که حرکات اعراب هم بی معناست این هم حرف عجیب و غریبی است چون حرکات اعراب هم معنا دارد، مثل معنای حرفی است و فرق نمی کند. علی ای حال ایشان گرفته به عنوان این که معنا ندارد. اصلاً حرف دارای معنا نیست. عرض کردم حالا خیلی به قول قدیمی ها ملانقطی در عبارات نمی شویم. یکی هم این که معنای حرفی با معنای اسمی یکی است و عرض کردیم که مرحوم نائینی خلاصه کلمات صاحب کفایه را در این جهت نیاورده اما در محاضرات مرحوم استاد است و سه وجه را ذکر کردند. عرض شد معنای سوم هم این که معنای حرفی و اسمیه بالهویة و الحقیقة و الذات متغایر هستند که مبنای خود ایشان است. آن وقت ایشان این مبنا را در خلال چند امر بیان فرمودند. امر دوم که ریشه اصلی کلام ایشان این است که اصولاً معنای حرفیه ایجادی هستند و معنای اسمیه اخطاری هستند، عرض کردیم این مطلب را تا آن جایی که ما ایجادی و اخطاری می دانیم. احتمال دارد که به کلام نجم الاثمه رضی بر گردد. آقایان احتمال دادند که ایشان از هدایة المسترشدین گرفته باشد یعنی خود ایشان هم اشاره دارد ظاهر کلام المحقق صاحب الحاشیة، خود ایشان هم به اسم ایشان تصریح می کند لکن من فکر می کنم شاید اصلش و ریشه اش همان کلامی بوده که اولاً منسوب به امیرالمومنین است. ما اوجد معنی فی غیره، بنا بر این نسخه چون عرض کردیم نسخ روایات مختلف است. تصادفاً تحقیق خوبی هم راجع به این مطلب بشود این هم کار بسیار لطیف و کار بسیار خوبی است. البته ایشان، حالا ما یکمی تندتر می خوانیم، الان در صفحه ۳۹ هستیم، در صفحه ۴۴ ایشان خلاصه امر را در امر چهارم آورده است.

الأمر الرابع: قد ظهر ممّا ذکرنا أنّ قوام المعنی الحرفیّ یكون بأمر أربعة:

این خلاصه مطلبی است که ایشان در امر آخر در امر چهارم متعرض شدند و مطلب را جمع و جور کردند.

بعد این تا صفحه ۵۴ از این صفحه ای که گفتیم تا ۵۴ در بحث معنای حرفی است. چون عرض کردم در کتب اصول متاخر ما در باب معنای حرفی دو بحث دارند. چون خیلی طولانی شده و ممکن است ربط بحث از بین برود. یک بحث در معنای حرفی و حقیقت معنای حرفی است و یک بحث هم راجع به همین بحث معروف که وضعش عام است، موضوع له اش عام است یا خاص است، ایشان متعرض این بحث شدند. من که عرض کردم ایشان متعرض کلام صاحب کفایه نشدند نگاه نکردم. اجمالا چون شبیه کلام صاحب کفایه را قبول کردند اجمالا کلامش را آوردند حالا کلام کفایه ابهام بیشتری دارد. علی ای حال ایشان خلاصه بحث ایشان در معنای حرفی بحث اول ایشان در معنای حرفی است. بحث دوم ایشان که آیا وضع و موضوع له عامند؟ یا وضع عام است و موضوع له خاص است و عرض کردیم بیشتر بحث سر این بود که بعدها عده ای آمدند گفتند موضوع له هم عام است لکن مستعمل فیه خاص است، در کتاب کفایه آمد گفت مستعمل فیه هم عام است. هم وضع عام است و هم موضوع له عام است و هم مستعمل فیه، هر سه تا عامند. این هم راجع به خلاصه بحثی که ایشان در باب معنای حرفی و وضع حروف دارد.

ان شا الله عرض می کنم یک مقداری بعضی مطالبش واضح نیست، یعنی خواهد آمد ان شا الله.

عرض کنم که فعلا در امر اول بودیم و دیگران هم همین طور است، اختصاص به مرحوم نائینی ندارد. آقایان اصولی متاخر یکی معنای حرفی را بیان کردند و یکی مسئله وضع و موضوع له را بیان کردند. بعدش ایشان که در صفحه ۳۹ عرض کردیم می فرماید:

و لكن الذى يقتضيه التحقيق ان معانى الحروف كلها إيجادية

می شود کلها بخوانیم، کلها را به جر بخوانیم بیان برای حروفش است. ایجادیه

و ليس شيء منها إخطارية. و توضيح ذلك يستدعى بسطا من الكلام فى معنى النسبة و اقسامها.

ایشان اصولا متعرض نسب و ارتباطات شدند که در کلام وجود دارد. حالا ما این جا به اصطلاح اشاره اجمالی هم به این مطلب می کنیم یعنی ابتدائا مطالبی را که به درد فیما بعد بخورد.

ایشان وارد بحث نسبت شدند یا نسب و اضافاتی که پیدا می شود. البته عرض کردم یک مقدار مثلا تعبیرش خاص است. آن چه را که من عرض می کنم یک برداشت آزاد از کلمات ایشان است و در حقیقت اگر بخواهیم مطلب ایشان را در باب معنای حرفی بیان بکنیم خوب دقت بکنید، ایشان به جای این که دنبال حروف و حرف و معنای حرفی بروند دنبال زمینه و علت می روند. حالا درست رفتند یا نه آن بحث دیگری است یعنی ما به جای این که بیاییم معنای الی و من و هیئت تامه و هیئات تامه مثل جمل خبریه و انشائیه و اینها را، شرطیه و غیر ذلک را بیان بکنیم اصولا راجع به نسب و ارتباطات کلا یک بحثی بکنیم. از آن جا شروع بشود. اصطلاح متعارفی که در حوزه های ما هست بهش حکمة الوضع می گویند. حکمة الوضع این است که خود آن معنا اول دیده بشود. آن مطلبی که هست، آن حقیقتی که هست. آن وقت بشر در برخورد با او چکار کرده است، نکته این طوری است. مثلا فرض کنید در زبان عربی چون مثلا حیواناتی که در اختیارشان بود محدود بود، فرض کنید به گاو و گاومیش و یکی دو نوع شتر و مثلا برای آن حیوانات یک اسم می گذاشتند. برای بچه هر حیوان اسم خاص می گذاشتند. برای بچه گاو یک چیز، برای بچه گاومیش یک چیز، برای بچه شتر. این حکمت وضع این است یعنی به عبارت دیگر الان ممکن است در زبان فارسی باز این نباشد یعنی این چنین حکمتی اقتضا نکرده که به مسائل اجتماعی بر می گردد که جای خودش است. آن چه که ما الان احساس می کنیم و می فهمیم این است که ما حقایق واقعی داریم، یک امور واقعی داریم و در این امور واقعی ما چه برخوردی داشته باشیم. ببینید ما اگر از این راه وارد بشویم نه این که بیاییم روی حرف و روی هیئت کار بکنیم. آن ها معلولند و تقریبا رتبه معلول دارند. ما بیاییم رتبه علت را بررسی بکنیم. آن وقت اگر بیاییم این رتبه را بررسی بکنیم. البته عرض کردم مرحوم نائینی از این راه وارد نشده. حالا من مقدما عرض کردم که اگر مرحوم نائینی این تعبیر را می کردند شاید روشن تر بود. یعنی ببینید به طور طبیعی دیوار هست، بلندگو هست، خود من هستم، سقف هست، زمین هست، میز هست، درخت هست، اینها هست لکن آنچه که بالفعل در زندگی ما واقع می شود نسبت ها و ارتباطاتی است که بین اینهاست یعنی اگر ما این مفردات را حساب بکنیم ممکن است مثلا صد تا بشود اما نسبت ها تقریبا غیر متناهی است یعنی نسبت ها محدود نمی شود. در طی زمان نسبت ها می اضافه می شود، می بررسی می شود. فرض کنید این درخت در تابستان است، در زمستان است. این درخت را فرض

کنید میوه شیرین می دهد. هی اضافه می کنیم و هی نسبت می دهیم، به این درخت بعدها امور اعتباری هم اضافه می شود. ملک یکی است. بحث در میوه درخت است که شیرین است یا نه، نه خود درخت. صفت درخت به این معنا که برگش سبز است یا قرمز است، این صفات درخت است اما نسبت ها رابطه ای است که بین اشیاء هست، این نسب و روابط در جامعه انسانی امر واضحی است یعنی خود مفردات محدودند. این نسب است که کارها را انجام می دهد و ما در باب لغت اساساً از این راه و از این تفکر که ما در، فرض کنید بچه کوچک، درخت کوچک، بهش نهال می گوئیم. بزرگ که شد درخت، ببینید این اسم ها یعنی تابع مثلاً همان درخت است اما کوچکش است که بهش نهال می گوئیم. همان درخت بزرگ شد کذا، و در لغت عربی هم این هست و در فارسی هم هست و فرق نمی کند و این نسبت ها یک چیز است یعنی نسبت هایی که پیدا می کند. بعد نسبت این درخت به دیوار، می گوئیم دست راست یا دست چپ، یا می گوئیم پایین یا می گوئیم بالا، یا در شمال، یا در قبله ماست یا در شرق ماست و الی آخره. شما نگاه بکنید بعد ملک، ملک من است و ملک زید است. بعد انواع مثلاً این درخت برای بیماری فلان رابطه دارد. این انواع روابط و نسبتها را شما در زندگی می بینید، بحثی را که ما الان می خواهیم با مرحوم نائینی بکنیم این است که *إن النسبة عبارة عن العلقه و الربط الحاصل من قیام احدی المقولات*. این بحث نسبت نیازی به مقولات تسع ندارد، یعنی احتیاج به این ندارد که ما بحث مقولات بکنیم و این وجود رابط است یا رابطی است. اصلاً وجود رابط وجود دارد یا ندارد، مثلاً تصور ذهنی است و الی آخره. اصلاً ربطی به این قسمت ندارد. آن بحث خودش است، بحث فلسفی درباره حقیقت وجود و انحاء وجود است، آن بحثی جای خودش است. این جا آن چه که الان ما در لغت با آن برخورد داریم و آنچه که می تواند در اصول زیربنای فقه و استظهارات فقهی قرار بگیرد این قسمت است. این که ما آمدیم برای این هیئات و نسبت ها، حالا و نسب، نسب و هیئات و روابط، چون خواهیم گفت این نسب و روابط انحاء مختلف دارد. من توضیحاتش را الان عرض می کنم.

بیان ذلک هو أنّه لَمَّا کان وجود العرض - فی نفسه و لنفسه - عین وجوده

این ربطی به این قسمت ندارد. دیگه حالا ایشان وارد بحث عرض و این که این عین آن هست و مصحح حمل و مصحح حمل اتحاد در وجود است، اتحاد در مصداق است. این مطالب ربطی به این قسمتی را که ما الان می خواهیم تحلیل معنای حرفی را بدهیم ندارد یعنی بعبارۀ آخری همچنان که من اشاره کردم که اساسا ذات انسان تفکیک و جداسازی است این مسائل را باید جدا کرد، اینها مسائل مختلفی است، فرض کنید این نسب را در رابطه تاریخی می بینید. این نسب را در رابطه اجتماعی می بینید، این نسب را در رابطه تمدنی می بینید، نحوه تمدنی که داشت، ما الان در عده ای از کتب خذ من اموالهم صدقه در ذیل آیه هم نوشتند. در عده ای از کتب لغت نوشتند مال یعنی ابل یعنی خصوص شتر، اصلا معیار مالیت شتر است. مال یعنی شتر، در کتب لغت نوشته و قال أن المال یعنی ابل، این در حقیقت یک نوع فرهنگی است که در جامعه معینی است اما فرض کنید در جامعه سردسیر و روستاهای ایران و شمال ایران و آن مناطق اصلا شتری وجود ندارد که معیار مالیت باشد. اصلا شتر نیست که بخواهیم بگوییم مال یعنی شتر. طبیعتا این به فرهنگ جامعه بر می گردد، به تمدنی بر می گردد که دارد، صلاحیت هایی که دارد، این ها مسائل جانبی قصه است، حالا این روابط خودش فی نفسه وجود دارد، از قبیل عرض است؟ از قبیل وجود رابط است؟ اصلا وجود رابط وجود دارد یا وجود ندارد؟ و الوجود فی نفسه الموجود لا فی نفسه را می شود تصور کرد؟ این ربطی به این بحث ندارد. بعد ایشان وارد این مطلب می شود که کجا حمل شائع صناعی می شود و کجا حمل اولی ذاتی می شود؟ ثم لما كان قيام العرض بموضوعه و عینیة وجوده لوجوده فرع وجوده، بعد تعبیر وارد این بحث شدند، چون ایشان ظاهرا اول مسئله نسبت را که علقه است. ایشان خیال کردند نسبت عبارت از همان علقه است مثل ابوت و بنوت. عرض کردیم آن چه که ما در نسب و روابط و ارتباطات در اشیاء می بینیم یعنی ایشان از این راه وارد می شدند که ما در خارج اشیائی داریم که مفرد مفردند، درخت هست، زمین هست، آب هست، چاه هست، ساختمان هست، گوسفند هست، بعد بشر تدریجا دنبال رابطه اینها با هم قرار گرفت یعنی آنچه که در زندگی بشر پیدا شد آن ارتباطاتی که هست، این انحای ارتباطات در این جا و لذا ایشان هی متعرض این شده، یعنی ایشان بحثش را مرحوم نائینی به نظر ما قشنگ وارد شدند اما توضیح ندادند که ما به جای این که به دنبال معلول برویم و خود حرف را توضیح بدهیم دنبال علت و زمینه پیدایش معنای حرفی رفتیم. مراد از زمینه به این معناست که اشیاء را ما در خارج ربا

آنها روبرو هستیم. بعد شروع می کنیم نسبت های بین اینها مثلا ایشان می گوید فنسبۃ الفعل الی الفاعل هی اول النسب. حالا نسبت فعل به فاعل اول نسب است. ان شا الله در مباحث بعدی، حالا نمی دانم آیا نائینی هم این کار را فرمودند یا نه. ان شا الله بعد عرض می کنم چون در کفایه دارد که اصل در کلمه فعل است، بدان که مصدر اصل کلام است. در کتاب امثله است، ظاهرا الان امثله نمی خوانند. آن آقا نوشته که من مدرسه رفتم روز اول استاد به من همین را گفت. گفت که بدان که مصدر اصل کلام است. گفت برو، برای درس امروز بس است، برای درس امروز بس است. برداشتند اشکال کردند، در کفایه دارد، خب این را نسبت به بصری ها و کوفی ها دادند که بصری ها قائلند که مصدر اصل کلام است. به کوفی ها نسبت دادند که فعل اصل کلام است. حالا عبارت مرحوم نائینی به کلام کوفی ها می خورد. فنسبۃ الفعل الی الفاعل هی اول النسب. عرض کردم بصری ها معتقدند که، البته شاید ایشان نظرش به این نزاع نباشد. این را کفایه دارد. این بحث است. حالا بحث مشتق را یادم نیست کجای کفایه است اما خواهد آمد. یادم رفته، من دو مرتبه کفایه را تدریس کردم اما جای بحث هایش را گاهی فراموش می کنم و البته اضافه بر کفایه آقایان به کتب مفصل نحو، مخصوصا کتبی که شبه استدلال است و تفصیل بیشتری دارند مراجعه بکنند خود آقایان هم در آن جا شرح دادند که چرا گفتیم مصدر اصل کلام است و چرا گفتیم فعل اصل کلام است و مراد از اصالت در این جا یعنی چه، اصل در این جا یعنی چه؟ حالا دیگه وارد آن بحث نمی شوم. مرحوم نائینی می فرماید فنسبۃ الفعل الی الفاعل هی اول النسب و من ذلک تحصل الافعال الثلاثة من الماضي و المضارع و الامر، علی ما هی علیها من الاختلاف. دقت بکنید! یعنی اگر مراد مرحوم نائینی این باشد که بشر تدریجا به این جا رسید که وجود غذا و وجود خودش و فعل خودش که خوردن بود این کافی برای بیان نیست، این خوردن قبل از این زمان انجام گرفت. این خوردن الان است که انجام می گیرد. این خوردن فردا. یعنی کلام ما پر از نسبت است یعنی در حقیقت یک جوری است که نسب تمام کلام و لغت را پر کرده و من ان شا الله توضیح خواهم داد که اصولا این که می گویند لغات مثلا دارای یک حالت رازگونه است، همیشه لغات دارای سرّ و اسرار و راز و رمزی دارد در حقیقت این راز و رمز بیشترش روی همین نسب و ارتباطات است نه روی مسئله مفردات.

إِلَّا أَنَّ الْجَمِيعَ يَشْتَرِكُ فِي كَوْنِ النَّسْبَةِ فِيهِ نَسْبَةُ التَّحْقُقِ وَالصَّوَرِ، وَ إِيجَادِ الْمَبْدَأِ

ایشان معنای حرفی را این جور تحلیل می کند. یکی این که این عمل تحقق پیدا کرده. البته این در باب ماضیش است تحقق، تحقق و صدور در باب ماضی است. صدور باب مستقبل را هم می گیرد اما خب مسلم نیست تحقق است. صدور شاید که خبر به صدور می دهد اما تحققش مسلم است. و یکی هم این که ایجاد مبدأ. عرض کردم این خودش یک بحثی است که در تفسیر فعل و در تفسیر مشتق، اسناد حدثی، اسناد اشتقاقی، ما انحای اسنادها را داریم یعنی من عرض می کنم اگر مراد نائینی، حالا یا مقرر درست ننوشته یا خود نائینی در ذهن مبارکشان مطلب دقیقی آمده اما درست بیان نشده است. ببینید به جای این که روی حرف برویم اول روی خود آن معنا می رویم، اصلا خود حکمت وضع به قول آقایان. آن حقیقتی را که انسان در وضع با آن روبرو است. حالا فرض کنید در قبائل اولیه و در بچه یعنی آنی را که ما اولاً با آن روبرو می شویم مفردات است، دیوار، درخت، آب و اینها. بعد یواش یواش نسبت ها پیدا می شود. تمام انحای نسبتی را که شما می خواهید بگویید داخل تحت عنوان نسبت است، حتی هیئت تامه، زید قائم، هیئت ناقصه کتاب زید، الرجل العالم، مثلاً هیئت توصیف، جمله شرطیه، برویم بگیریم تا سیر و ابتدا و نسبت زمان و فعل، همه تمام اینها را بگیریم تا به اعتباریات برسیم. این ملک من است و این ملک من نیست، این نسب و ارتباطات در زبان اساس جامعه است یعنی اساس جامعه با مفردات درست نمی شود. اساس جامعه با این نسب است، این را اگر دقت بکنید و لذا طبیعتاً چون اساس جامعه این است. اساس جامعه با این نسب درست می شود، فرهنگ با این نسب درست می شود و حتی ما می توانیم تاریخ یک لغت و فرهنگ را. فرض کنید مثلاً عرب در مدینه یا در مکه یا همان عرب اولی در یمن این مرکبش شتر بود و بعدها بختی یا شتر خراسانی، چون شتر خراسانی در حجاز نبود، شتر دو کوهانه را شتر خراسانی می گویند، الابل الخراسانی، شتر خراسانی وقتی به خراسان رسیدند شتر خراسانی را دیدند و إلا اول نمی دانستند شتر دو کوهانه هم وجود دارد، خب برای بچه شتر اسم گذاشتند، برای بچه گاو اسم گذاشتند. اما الان دیگه عرب نمی آید برای بچه کانگورو اسم بگذارد یعنی وقتی آمد آن افق فکرش عوض شد دیگه نمی آید برای او اسم بگذارد. الان شاید هزاران حیوان جدید، پرنده و غیر پرنده با آن روبرو شده که اصلاً نمی شناخته.

یکی از حضار: شما فرمودید روزی هشت هزار اسم می گذارند.

آیت الله مددی: می گذارند اما دیگه اسم برای بچه نمی گذارند. می گویند ولد کانگورو، چون با چه چیزی قیاس بکنند؟ کانگورو را

به گوسفند قیاس بکنند؟ یک اسمی را که برای بچه گوسفند است بگذارند یا به گاو قیاس بکنند یا به موش؟

مظفرالدین شاه سفرنامه ای دارد که وقتی به آلمان یا انگلستان رفته بود و کانگورو دیده، می گوید موش بزرگی است که من هم تعجب

کردم که مراد ایشان از موش بزرگ است. بعد نگاه کردم دیدم نوشته یک کیسه ای دارد بچه را در کیسه می گذارد. فهمیدم مرادش

کانگورو است. خب تا حالا ندیده بود، برای اولین بار در باغ وحش دیده بود. تشبیه به موش شده بود که این یک موش بزرگی است.

عرض می کنم چون اسمش هم ننوشته، با اوصافی که گفته حتما این کانگورو در باغ وحش است و از استرالیا آورده بودند. اروپا هم

نبوده. در استرالیا بوده.

علی ای حال کیف ما کان دیگه نمی آید، این برای بیست تا، سی تا حیوان که دور و برش است، برای بچه اش اسم می گذارد اما وقتی

به دنیای جدید آمد این نکته ای نمی بینید که برای این نسبت اسم بگذارد، همان عنوان عام، بچه کانگورو.

یکی از حضار: چون علاقه ای وجود ندارد، همزیستی نیست، نیازی نیست

آیت الله مددی: همین می خواهم بگویم حکمت وضع همین است چون احتیاج است. این اضافه بر احتیاج فرهنگ را هم می رساند، تمدن

را هم می رساند یعنی لغت را شما می توانید آینه تاریخ قرار بدهید. از خود لغت خود تاریخ را کشف بکنید. اگر مرحوم نائینی از این

راه وارد می شد این خیلی تاثیرگذار بود. من تاثیراتش را بعدا عرض می کنم.

آن وقت معلوم شد که مراد از نسب و اعتبارات یک معنای کوچکی نیست، اضافه جزء نسب است، جمله شرطیه جزء نسب است. حروف

و اعرابی که گذاشتند، الان تقریباً عرب دیگه اعراب بکار نمی برد. اصلاً تقریباً حالت اعراب نیست. مثلاً تشبیه را دیگه بکار نمی برد،

تقریباً الان بیشتر مفرد و جمع است، یعنی حالت تشبیه آن نیاز اولیه و لذا اگر هم در شعر باشد، همین معلقه معروف امرا القیس که قفار

است، گفتند در میان عرب رسم بود چون هر نفری مثلاً با دو نفر بودند و دو تا بودند می گفتند تشبیه باشد. الان دیگه همچین نیازی

نیست. این تعبیر قفا هم از خصائص لغت عربی است، در فارسی هم چنین چیز نداریم، یا خطاب به شخص است یا خطاب به جماعت

است، دوستان شرح پریشانی من گوش بکنید، یا خطاب به جمع است یا خطاب به مفرد است. این از خصائص لغت است. من می خواهم بگویم این راهی را که مرحوم نائینی رفتند اگر به این صورتی که من عرض کردم می رفتند خیلی روشن تر می شود. مراد من از نسب و ارتباطات این است که ما هر چیزی را که عینیت در خارج دارد این یک چیز است اما وقتی در عالم نسب می آئید انواع نسب و اشکال جدید، اصطلاحات جدید، الفاظ جدید. فرض کنید مثلاً انسان شناختی و انسان شناسی، بین این دو تا فرق می کند یا نه. من بعداً یک مثال دیگر را هم نقل می کنم. این مطلبی را که ایشان فرمودند فنسبة الفعل الى الفاعل هی اول النسب و من ذلك تحصل الافعال الثلاثة من الماضي و المضارع و الامر.

آن وقت تعبیر ایشان علی ما هی علیها من الاختلاف إلا أن الجميع يشترك فی كون النسبة فيه نسبة التحقق و الصدور و ایجاد المبدأ. این تعبیری است که ایشان کرده است یعنی این هیئتی که در فعل هست این هیئت را برای این که این ماده تحقق پیدا کرده است. ایجاد کرده است. کلمه ایجاد یعنی نبوده و شد، اصطلاحاً یعنی این. یعنی شما در فعل و در نسبت فعل یک نکته ای را در نظر می گیرید که نبود و شد، این نبود و شد را نائینی تعبیر کرده به ایجاد المبدأ و نسبة التحقق و الصدور. عرض کردیم مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی از این مطلب تعبیر می کند الحركة السیلانیة من العدم الى الوجود، تفسیر فعل این است، این هیئت دلالت می کند بر یک نوع حرکت سیلانیة یعنی می خواهد بگوید این مبدأ نبود و شد، الحركة السیلانیة من العدم الى الوجود إلى ذات ما، نسبة الحركة، یعنی ایشان وقتی فرض کنیم می گوئیم قام زید، در قام یا زید قائم، در قائم، می خواهد این کار را بکند. ببینید شما در هیئت فاعل نکته ای را که می بینید در آن جا ببینید این تحلیلی که ایشان از لغت می دهد. این در حقیقت کار اساسی که ما در اصول راجع به لغت می کنیم و تاثیرگذار در اصول و بعد در فقه است این است. حالا این عرض است یا عرضی است، فلان است، رابط است، اینها بحث دیگری است. ربطی به ما ندارد. اینها بحث های خاص خودش است. آن بحثی که در این جا هست این است و لذا ما عرض کردیم مثلاً در باب فعل که حالا ایشان.

یکی از حضار: در ساخت لغت جدید هم فرق می کند؟

آیت الله مددی: در لغت جدید هم الان دو راه می روند. یا سعی می کنند آن را ترجمه بکنند. خود این کلمه وقت کشی را الان هم عرب ها قتل الوقت می گویند. خودش یک لفظ انگلیسی است، **kill the time**، اصلا کشتن وقت، این کشتن وقت یک لفظ انگلیسی است. یا همان لفظ را می آورند یا سانترفیوژ، یا همان لفظ را در لغات جدید می آورند یا این را ترجمه می کنند. دقت می کنید؟ و لذا می گویند مرحوم آقا میرزا صادق آقای تبریزی رضوان الله تعالی علیه. خب انصافا مرد فوق العاده ای هم هست و جهاتی دارد. اولاً اجمالاً با مشروطه بودند، بعد ضد مشروطه تمام شد و خیلی سخت استبدادی شد و مجبور هم به ترک تبریز شد. می گویند به ایشان گفتند مشروطه، ایشان گفت این مشروطه انگلیسی چیست؟ گفتند فلان، گفت همان لفظ انگلیسیش را بگویند، چون لفظ عربی مشکل دارد، چون می گویند مشروط مفعول شرط و شارط است، شارط کیست و مشروط کیست، این برایتان مشکل درست می کند. همان لفظ انگلیسی را بگویند، همان لفظی را که خارجی ها اصطلاح را بکار بردند همان لفظ را بکار ببرید چون عربی که آوردید برایتان مشکلات لغت تولید می کند. این مطلب ایشان دقیق و لطیف است. این که شما لغات جدید می گویند همین کار را می کند. گاهی تصرف هم می کنند، خود تلفن را لبنانی ها ازش فعل درست کردند. مثلاً تلفنت، یعنی تلفن کردم، عراقی ها و حجازی ها این اصطلاح را بکار نمی برند. لبنانی ها دارند. از خود لفظ تلفن اشتقاق.

اینها را غالباً به عنوان جوک می گویند اما در عده ای از لغت عرب از همان فعل هم فعل درست می کنند. چون یک بحثی دارد این که فرمودید این یک مطلبی است یعنی این نشان می دهد که با اصطلاحات جدید و با لغت های جدید و با روابط جدید که آشنا می شوند می سعی می کنند به جای او چیزی را قرار بدهند، این که لغت توسعه واقعی لغت با نسب و ارتباطات است، با مفردات هم هست. فرض کنید ماشین نبوده و ماشین آمده، لفظ آمده. خود ماشین چند هزار قطعه دارد، هر قطعه یک اسمی دارد. خب این هست و نمی خواهیم انکار بکنیم لکن این محدود است. آنی که نامحدود است و همین طور در طی زمان ادامه پیدا می کند این انحای نسب است

پس این مطلبی را که ایشان فرمودند فهذه اول نسبة تحدث بین العرض و الموضوع. مراد ایشان از عرض این است، لازم نیست که بگویند این عرض است یا عرض نیست، نحوه عرضش چه جوری است یا نحوه قیام. از این حرف ها احتیاج نیست. آن که هست مبدء را

.....

که قیام بود این را می گویند این جور می گوئیم، ببینید شما می گوئید آقا فرق بین قام و قائم چیست؟ می گوئید در قام شما نسبت می دهید به نحو حرکت مبدأ را به نحو حرکت سیلانیه من العدم الی الوجود الی ذات ما، این ذات هم لازم نیست خارجی باشد. ممکن است امر اعتباری باشد. ممکن است جزء مجردات باشد. ممکن است اصلاً فوق عالم تجرد باشد. بشیء ما و ذات ما، ذات به این معنا. این معنای فعل است. این جور نسبت را. یعنی در فعل یک حرکت سیلانیه دیدند. یک عدم دیدند. خوب دقت بکنید! بعد وجود دیدند. خوب دقت بکنید! اگر عدم و وجود نبینند تعبیر به فعل نمی کنند. و اما در مشتق این طور نیست، اولاً ذات را دیدند و به او یک مبدائی را نسبت دادند باحد انحای قیام مبدأ مثلاً. ببینید این چقدر فرق کرد بین قائم و قام. در قام در حقیقت مبدأ را به نحو حرکت سیلانیه به یک ذاتی نسبت داده است اما در مشتق ذات را دیده، مبدئی را به او بار کرده اصلاً. توش ضمان ندارد. توش حرکت سیلانیه ندارد. توش عدم و وجود ندارد. دقت بکنید! قائم و لذا خدمتتان عرض کردم و چند بار هم عرض کردم مرحوم آقای علامه طباطبائی را انصافاً دیدم که مقید است در کتاب میزان می گوید به نحو اسناد اشتقاقی یا اسناد حدثی. حرف ایشان درست است. در اسناد حدثی وجود و عدم هست، در اسناد اشتقاقی وجود و عدم نیست، اصلاً در اسناد اشتقاقی عدم را نمی بیند. در قائم نمی بیند قائم بود و قائم شد. این حالت را نمی بیند اما در قام می بیند. وقتی گفت قام یعنی قیام نبود و محقق شد. و لذا عرض کردیم وقتی به انشائیات رسیدند که ایجاد بود دیدند آنی که مناسب با انشاء است فعل است، جمله فعلیه است نه قائم، نگفت أنا بایع، چرا؟ چون در انشائیات می خواستند این فرض را بکنند. این را در بحث بیع هم عرض کردیم، نبود و شد، و تحقق پیدا کرد. این را می خواهند بگویند، محتمل هم نیست. لذا دیدند این عنوان را بخواهند بگویند، نبود، شد و محقق شد، دیدند مناسب با فعل ماضی است. اما اگر بگویند نبود و الان دارد می شود خب احتمال دارد که ابیعی، یا فردا می شود. دیدند در انشاء این منافی با انشاء است چون در انشاء باید بگویند تحقق پیدا کرد، شک و تردید نگذارد. امری که نبود، نکته فنی را دقت کردید؟ امری که نبوده می خواهد بگویند شد، دیگه حالت تردید و دوران توش نیست. حالت ابهام و اجمال نیست، اگر گفت ابیعی الكتاب غدا این حالت ابهام است. ممکن است محقق بشود و ممکن هم هست نشود. این با آن معنایی که در انشاء است چون در انشاء می خواستند این معنا را ایجاد بکنند. لذا آمد زن گفت زوجتک نفسی، این زوجتک را به

این معنا که زوجیت نبود، زوجیت اعتباری نبود ایجاد شد و محقق شد. حالت انتظاری هم ندارد، ابهام هم ندارد. این را ما می گوئیم تحلیل لغوی این است. حالا این زوجیت امر اعتباری است، عرض است یا عارض است یا فلان این به این حرف ها اصلا ربطی ندارد. آن بحث عالم خودوش را دارد که آن زوجیت تکوینی چیست و زوجیت اعتباری چیست؟ انحای زوجیت اضافی چیست، همان بحث های خودش است. وجود دارد یا وجود ندارد؟ آن ها بحث های دیگری است که ربط ندارد.

این راهی را که مرحوم نائینی رفته این را اگر شما از مبدء شروع بکنید و بعد به معنای حرفی برسید آن وقت این یک باب است یعنی معنای حرفی را خیلی راحت می شود درک کرد و خیلی راحت هم می شود آن وضع و موضوع له را فهمید که این که گفتند وضع عام است و موضوع له خاص یا عام است این چطوری است؟ اصل مطلب چجوری است؟ این تصور بشود.

فهذه أوّل نسبة تحدث بين العرض و الموضوع،

معلوم نیست که اول نسبت است یا نه؟ مگر این که مراد ایشان مبدأ و قیام مبدء باشد. نسبت یعنی آن نسب و ارتباطات. نحوه مشتق.

ثمّ بعد ذلك تحدث نسبة المشتق، لأنّ المشتقّ إنّما يتولّد من قیام العرض بالموضوع و الاتحاد فی الوجود الموجب للحمل

مثلا کاری به این نداریم که حملش شایع صناعی است یا حمل اولی است. اصلا ربطی به آن قسمت ها ندارد.

فیقال: زید ضارب، و من المعلوم: أنّ هذا الاتحاد

این زید ضارب را حساب نکنید، ضارب را حساب بکنید نه زید ضارب که زید با ضارب اتحاد در وجود دارد، این روی زید ضارب و مکان حمل رفت. نه آن بحث بعدی است.

پس یک نسبت ضارب است و یک نسبت هم ضارب به زید است. ما اسم این ها را نسب تامه گذاشتیم. این نسب تامه یک تفصیل دارد. نسب ناقصه یک تفصیل دارد و بقیه نسبی که خواهد آمد.

و من المعلوم أنّ هذا الاتحاد. این مال نسبت تامه است، این درست است اما ما الان ضارب را معنا کردیم

لمكان صدور الضرب عنه

ببینید لمكان صدور الضرب عنه، در صورتی که در باب مشتق و در حقیقت مشتق قیام مبدأ به ذات است. حالا این قیام گاهی به نحو صدور است. گاهی به نحو حرفه است مثلاً زید بقال است، این به نحو حرفه است. گاهی به نحو ملکه است مثلاً زید عادل است. انحای قیام فرق می کند.

پس یک تحلیلی روی کلمه ضارب می شود. یک تحلیلی روی کلمه زید ضارب، چون عرض کردیم مراد ما از نسب و ارتباطات یک معنای بسیار عامی است، مراد ما از آن شما مفردات را در نظر بگیرید و بعد روابط بین مفردات را. انحای ارتباط را شما بین مفردات. بین این مفرد با دیوار، بین این مفرد با شخص، مثلاً می گوئیم این درخت را فلانی کاشت. این محصول فلانی است. این درخت محصول فلان باغ است. ببینید شما لا محدود ارتباطات پیدا می کنید. آن وقت این نکته می ماند که بشر برای ارتباطات چکار می کند؟ یکی از حضار: این اساسش همه اینها به همان فعل و فاعل بر می گردد. همه بیانات شما به فعل است.

آیت الله مددی: فعل در جایی که عدم را فرض کرد و وجود. در باب مشتق اصلاً عدم فرض نمی کند. به نظر می آید فقط وجود را می بیند و قیام این مبداً به این ذات. یعنی اولاً و بالذات، این که خواهد آمد که مشتق بسیط است یا مرکب است؟ آقایان گفتند نه بسیط است آن حرف ها مال جای خودش است. اصلاً ربطی ندارد. مثل این که اولین بار دوانی در آورد. این بحث اصلاً ربطی به مانحن فیه ندارد. مشتق در عرف مرکب است بلا اشکال، عرفاً این طور است دیگه. ضارب یعنی ذات تحقق فیه الطرف. نحوه تحققش هم به نحو صدور است.

پس شما الان ما در این دو تا تحلیلی که گفتیم یک تحلیل برای مفرد دادیم

فالنسبة الأولى الحادثه هي النسبة الفاعلية، و في الرتبة الثانية تحدث نسبة المشتق

این رتبه بندی را که ایشان فرمودند این روشن نیست اما اصل مطلب درست است. یک نسبت فعلی داریم، اسناد حدیثی داریم، اسناد فعلی داریم و اسناد اشتقاقی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين